

بازخوانی پرونده مناشی انصراف

علیرضا انصاری

دانش پژوه بخش خارج مرکز فقهی ائمه اطهار، قم، ایران

alirezaansari6378@gmail.com

چکیده:

مسئله‌ی انصراف از جمله پدیده‌های تأثیرگذار در تفسیر نصوص شرعی و تحدید دایره دلالت الفاظ به‌شمار می‌رود؛ پدیده‌ای که علی‌رغم نقش پررنگ آن در فرآیند استنباط، کمتر به‌طور مستقل و نظام‌مند مورد مطالعه قرار گرفته است. این رساله با عنوان {بازخوانی پرونده مناشی انصراف} کوشیده است با رویکردی تحلیل‌گرایانه و نقادانه، برای نخستین بار منشأهای گوناگون انصراف را به‌صورت تفصیلی و مستقل بررسی کرده، چارچوبی روشمند برای تشخیص و ارزیابی آن‌ها ارائه دهد.

پرسش اصلی این تحقیق آن است که منشأهای مؤثر در شکل‌گیری انصراف کدام‌اند، و به چه میزان می‌توان به آن‌ها در فرآیند تحدید دلالت الفاظ اعتماد کرد؟ در پاسخ به این پرسش، نه منشأ اساسی برای تحقق انصراف استخراج و دسته‌بندی شده است؛ برخی از این مناشی یا در آثار اصولی به‌ندرت مطرح شده‌اند و یا اساساً مورد توجه قرار نگرفته‌اند، و برخی دیگر هرچند به اجمال ذکر شده‌اند، اما واجد زوایای تحلیلی مهمی هستند که نیازمند بازخوانی و تبیین دقیق‌تر می‌باشند.

روش تحقیق مبتنی است بر تحلیل عرفی در بستر مباحث الفاظ، با اتکا بر منابع متقن اصولی و مطالعه تطبیقی آرای اصولیان متقدم و متأخر. دستاورد این پژوهش در وهله نخست، شناسایی و نظام‌مندسازی نه منشأ معتبر یا محتمل برای انصراف و تحلیل نواقص یا ابهامات هر یک است؛ همچنین تفاوت‌های بنیادین میان انصراف معتبر و غیرمعتبر در پرتو بررسی‌های نوین بازشناسی شده است.

کلید واژگان:

"انصراف"؛ "اطلاق و تقیید"؛ "مناشی انصراف"؛ "قدر متیقن در مقام مخاطب"

مقدمه:

بحث «انصراف» یکی از مهم‌ترین و پرکاربردترین موضوعات در علم اصول فقه است که در بسیاری از فرایندهای استنباطی نقشی اساسی ایفا می‌کند. این مسئله، ارتباط وثیقی با دلالت الفاظ و فهم مراد شارع از گزاره‌های شرعی دارد، به گونه‌ای که بدون درک دقیق آن، تحلیل بسیاری از ادله و نصوص، با ابهام و تردید مواجه خواهد بود. چنان‌که یکی از اصولیان بزرگ می‌گوید: «کمتر آیه کریمه یا حدیث شریفی است که در یکی از مسائل فقهی مطرح و در آن ادعای انصراف نشده باشد».^۱ همین سخن، گویای جایگاه حساس و کلیدی این بحث در نظام اجتهادی فقه امامیه است. با وجود این جایگاه بنیادین، منشأها و خاستگاه‌های پدیده انصراف به صورت جامع، منظم و تحلیلی مورد بررسی قرار نگرفته‌اند. در بسیاری از موارد، یک فقیه با استناد به انصراف، دلالت یک دلیل را نپذیرفته، در حالی که فقهی دیگر همان دلیل را شامل تمام افراد می‌داند و ادعای انصراف را مردود می‌شمارد. این تفاوت‌ها غالباً ناشی از فقدان تحلیل‌های دقیق از عوامل و مناشی انصراف است؛ عواملی که ذهن فقیه را در دریافت معنای متفاوت از الفاظ و دلالت‌ها تحت تأثیر قرار می‌دهند.

نگاه تاریخی به این مسئله نشان می‌دهد که نخستین بار، سید مرتضی در کتاب الذریعة إلى أصول الشريعة در فصل «تخصیص العموم بالعادات»، به طور صریح و منقح به این موضوع پرداخته و آن را وارد ساختار اصولی کرده است.^۲ از آن زمان تاکنون، بحث انصراف در منابع متعدد فقهی و اصولی استمرار یافته است، اما عمدتاً بر دو منشأ «غلبه وجود» و «کثرت استعمال» تمرکز شده که این امر موجب محدود ماندن دامنه بحث و غفلت از سایر عوامل تأثیرگذار شده است. در دهه‌های اخیر، نظریاتی چون «تناسب حکم و موضوع» و «ارتکاز عقلا و متشرعه» نیز به مناشی انصراف افزوده شده‌اند و در آثاری نظیر بحوث فی علم الأصول و مورد تحلیل قرار گرفته‌اند.^۳ این نظریات، که عمدتاً در حاشیه بحث‌های تفسیری و اجتهادی فقیهان معاصر طرح شده‌اند، توانسته‌اند افق‌هایی نو برای فهم دقیق‌تر انصراف بگشایند.

در مقالاتی که تاکنون در زمینه انصراف به نگارش درآمده‌اند، عمدتاً به دو یا سه منشأ مشهور توجه شده و به ندرت چهار یا پنج منشأ مورد بررسی قرار گرفته است و این در حالی است که تحلیل این پدیده می‌تواند افق‌های گسترده‌تری را در مباحث دلالت و فهم مراد جدی شارع بگشاید. در مقاله انصراف از دیدگاه آیت الله شبیری زنجانی، صرفاً به مناشی شناخته‌شده‌ای چون غلبه وجود، کثرت استعمال و بنای عقلا و متشرعه پرداخته شده است؛^۴ در حالی که سایر عوامل مؤثر در فرایند انصراف، همچون اقتضائات مخاطب یا شرایط صدور، به کلی مغفول مانده‌اند. مقاله قاعده حجیت انصراف و کارایی آن در مسائل مستحدثه نیز،

۱ مظفر، اصول الفقه، ۱/۱۹۰.

۲ سید مرتضی، الذریعة إلى أصول الشريعة، ۱/۳۰۶.

۳ صدر، بحوث فی علم الاصول، ج ۳، ص ۴۳۲.

۴ اصغری و دیگران؛ ((انصراف از دیدگاه آیت الله شبیری زنجانی))، ص ۳ تا ۲۶.

هرچند نسبت به برخی دیگر از آثار وسعت بیشتری دارد، تنها چهار منشأ: غلبه وجود، کثرت استعمال، تناسب حکم و موضوع، و نبود برخی از مصادیق در زمان صدور را مطرح کرده و منشأ اخیر را نیز بسیار گذرا و غیرتفصیلی مورد اشاره قرار داده است.^۵ در مقاله بررسی مناشی انصراف و تأثیر آن در شکل‌گیری اطلاق نیز تمرکز منحصر بر همان سه منشأ رایج، یعنی غلبه وجود، کثرت استعمال و تناسب حکم و موضوع است و از ورود به مبانی کمتر شناخته‌شده پرهیز شده است.^۶ مقاله انصراف و نقش آن در استنباط نیز تنها به دو منشأ نخست پرداخته و رویکرد اصلی نویسنده ناظر به تحلیل اقسام انصراف و تفاوت‌های میان آن‌هاست، نه بررسی مبانی مؤثر در پدید آمدن انصراف.^۷ در این میان، مقاله وجدان‌های فقهی و راه‌های انضباط‌بخشی آن در استنباط، با نگاهی تازه، از برخی مناشی دیگر چون ارتکاز عقلا، تناسب حکم و موضوع، و نبود برخی مصادیق در زمان صدور نیز یاد کرده است.^۸ این مرور اجمالی بر آثار موجود نشان می‌دهد که با وجود تلاش‌هایی برای گسترش دایره مناشی، همچنان بدنه اصلی پژوهش‌های اصولی محدود به چند منشأ مشهور است.

با این حال، شماری از مناشی انصراف نیز وجود دارد که یا اساساً مورد توجه قرار نگرفته‌اند، و یا صرفاً در خلال مباحث فقهی به صورت موردی به آن‌ها اشاره شده، بدون آن‌که به صورت مستقل، نظام‌مند و تحلیلی بررسی شوند. این پژوهش بر آن است تا برای نخستین بار، برخی از این موارد را به شکل جامع بررسی و بازخوانی کند. از جمله این موارد می‌توان به منشأهایی نظیر: جَو فقهی عامه، فرد متعارف، سؤال سائل و ویژگی‌های مخاطب روایت اشاره کرد. تتبعات نگارنده نشان می‌دهد که هیچ‌یک از این چهار منشأ، تاکنون در قالب پژوهشی مستقل تحلیل نشده‌اند، در حالی که ظرفیت آن‌ها برای تبیین موارد مهمی از انصراف، بسیار قابل توجه است. افزون بر این، برخی از مناشی همچون نبود برخی از مصادیق در زمان صدور و تناسب حکم و موضوع، واجد ظرفیت‌های تحلیلی نوینی هستند که در بدنه این پژوهش به برخی از زوایای مغفول آن‌ها پرداخته شده است. این ظرفیت‌ها می‌توانند در تبیین دقیق‌تر فرایند انصراف و بازسازی مراد عرفی شارع نقش مؤثری ایفا کنند.

بنابراین پژوهش حاضر با هدف بازخوانی و تحلیل نه منشأ اصلی و محتمل انصراف، با تمرکز بر مواردی که پیش از این مغفول مانده یا به صورت ناقص بررسی شده‌اند، گامی نو در تبیین مبانی این پدیده اصولی برمی‌دارد.

۵. اسلامی، ((حجیت انصراف و کارایی آن در مسائل مستحدثه))، ص ۳۹ تا ۶۱.

۶. انصاری، ((بررسی مناشی انصراف و تأثیر آن در شکل‌گیری اطلاق))، ص ۹۸ تا ۱۱۳.

۷. کلانتری، ((انصراف و نقش آن در استنباط))، ص ۱۱ تا ۳۳.

۸. مبلغی، ((وجدان‌های فقهی و راه‌های انضباط‌بخشی آن در استنباط))، ص ۷۰ تا ۱۰۸.

۱. غلبه وجود

۱/۱. بررسی کلام قائلین به انصراف

غلبه وجود به حالتی اطلاق می‌شود که یکی از حصه‌های مفهوم مطلق، از حیث بسامد وقوع در خارج یا در مواجهاات عرفی، برجستگی محسوسی دارد و همین برجستگی موجب انس ذهنی مخاطب با آن می‌گردد؛ به گونه‌ای که در صورت نبود قرینه معارض، این انس می‌تواند منشأ انصراف گردد.

مرحوم فخرالمحققین این مبنا را در باب نذر پذیرفته و بر این باور است که غلبه وجودی نمازهای دو رکعتی یا بیشتر موجب می‌شود که اطلاق لفظ «نماز» از نماز یک رکعتی منصرف گردد. از این رو، نذر مطلق نماز اقتضای حداقل دو رکعت دارد.^۹

۲/۱. بررسی کلام قائلین به عدم انصراف

بسیاری از اصولیان، از جمله شهید صدر، بر آن اند که غلبه وجود، منشأ ظهور لفظی محسوب نمی‌شود و صرفاً نوعی انصراف بدوی و غیر مستقر ایجاد می‌کند که با اندک تأملی زائل می‌گردد؛ از این رو فاقد حجیت اصولی است.^{۱۰}

علاوه بر این، برخی اصولیان بر این باورند که غلبه نمی‌تواند منشأ انصراف باشد، بلکه چنین امری اصولاً مستحیل است. زیرا در تمامی عام‌ها، همواره یک صنف غالب و یک صنف مغلوب وجود دارد، اما این امر موجب انصراف لفظ از صنف مغلوب نمی‌شود. اگر بپذیریم که صرف غلبه یک صنف موجب انصراف می‌شود، در این صورت، هیچ عامی باقی نخواهد ماند که شامل تمامی افراد خود باشد، چراکه در هر عام، همیشه ویژگی‌هایی در برخی مصادیق آن وجود دارد که در مصادیق دیگر نیست.^{۱۱}

۲. کثرت استعمال

هرگاه لفظی به‌طور مکرر در معنای خاصی به کار رود، این کثرت استعمال می‌تواند موجب شکل‌گیری پیوندی مفهومی و ذهنی میان آن لفظ و معنای خاص گردد؛ به گونه‌ای که لفظ، بدون نیاز به قرینه، دلالت بر آن معنا یابد. این پدیده در عرف، سبب انصراف از معنای عام به معنای خاص می‌شود و لفظ به مثابه قرینه تعیین معنا عمل می‌کند. این نوع انصراف، برخلاف مواردی چون غلبه وجود، از حجیت برخوردار است و مورد اتفاق اصولیان است، چراکه ریشه در انس زبانی و تعامل پایدار میان لفظ و معنا دارد.^{۱۲}

۹. فخر المحققین، ایضاح الفوائد فی شرح اشکالات القواعد، ۱/ ۱۳۵

۱۰. صدر، بحوث فی علم الاصول، ج ۳، ص ۴۳۱؛ نایینی، اجود التقريرات، ج ۱، ص ۵۳۲؛ خویی، محاضرات فی اصول الفقه، ۵/ ۳۷۳

۱۱. شبیری زنجانی، دروس خارج بیع، ۱/ ۷۸۹

۱۲. درس خارج محمدی قایینی ۱۳۹۰/۰۷/۱۷

در فقه، نمونه‌هایی از این نوع انصراف دیده می‌شود؛ از جمله واژه «بعث» که در لغت از الفاظ مشترک میان خرید و فروش است، اما به سبب کثرت استعمال در معنای ایجاب عقد بیع، به همین معنا منصرف شده است. آیت‌الله خویی این تحول را شاهدی بر انصراف ناشی از کثرت استعمال می‌داند.^{۱۳}

۳. تناسب حکم و موضوع

۱/۳. بررسی کلام قائلین به انصراف

یکی از مهم‌ترین عوامل شکل‌گیری انصراف در دلالت الفاظ، تناسب حکم و موضوع است. این تناسب که بر مبنای فهم عقلایی و تلقی عرفی از پیوند طبیعی میان حکم شرعی و موضوع آن شکل می‌گیرد، سبب می‌شود که شنونده، حکم را به گونه‌ای خاص و محدود دریافت کند، به گونه‌ای که دایره شمول آن حکم از اطلاق لفظ فراتر نرود، بلکه در چارچوب مصادیق متناسب با آن موضوع محدود شود.

نمونه بارز این مسئله، حکم جواز افطار برای مریض است. در این حکم، لفظ مریض به طور مطلق به کار رفته است، اما ذهن عرفی آن را به بیماری منصرف می‌داند که روزه برای او ضرر یا مشقت دارد. علت این انصراف آن نیست که واژه مریض در چنین معنایی به کثرت استعمال شده باشد، بلکه آنچه موجب این انصراف شده، درک عرفی از علت تشریع این حکم است؛ چراکه حکم جواز افطار بر مبنای تسهیل و رفع مشقت وضع شده و چنین تناسبی اقتضا دارد که مریضی که روزه برای او ضرری ندارد، از این حکم خارج شود.^{۱۴}

۲/۳. بررسی نقش محوری تناسب حکم و موضوع در تحقق اکثر مصادیق انصراف و اولویت آن بر سایر مناشی در صورت تعارض

شیخ مرتضی حائری در بحث انصراف، تناسب حکم و موضوع را مهم‌ترین عامل در تعیین موارد انصراف دانسته و معتقد است که اغلب مصادیق انصراف بر این اساس تحقق می‌یابند. وی تصریح می‌کند که این تناسب موجب می‌شود حکم در ذهن عرف، به طور طبیعی به مصداق خاصی منصرف شود.^{۱۵}

تناسب حکم و موضوع بر سایر مناشی انصراف مقدم بوده و در بسیاری از موارد، تأثیر تعیین‌کننده‌ای در جهت‌دهی به فهم الفاظ دارد. در این زمینه، مثال کاربرد واژه «عالم» بدون قید، گویای این مسئله است. در استعمالات عرفی، این واژه غالباً به «عالم عامل» منصرف می‌شود، زیرا در بیشتر موارد، واژه «عالم» در مقام مدح استعمال شده و مقام مدح اقتضا می‌کند که علم فرد در عمل او نیز ظاهر باشد. به عبارت دیگر، شنونده وقتی این لفظ را می‌شنود، انتظار دارد که از آن به عنوان صفتی ستایش‌آمیز برای فردی که علمش منجر به عمل شده است، استفاده گردد.

۱۳. خویی، موسوعه الامام الخوئی، ۱۸۸/۳۶

۱۴. شبیری زنجانی، کتاب الصوم، ج ۳، ص ۴۶۱.

۱۵. حائری، مبانی الاحکام فی اصول شرائع الاسلام، ۶۶۹/۱

اما اگر این واژه در سیاقی به کار رود که مقام مدح منتفی باشد و محمول قضیه دلالت بر خطر، عقاب یا مذمت کند—مانند آنچه در برخی از روایات درباره تقسیم‌بندی قضات آمده است، که سه گروه از آنان مستحق عذاب معرفی شده‌اند—در این صورت، تناسب حکم و موضوع مسیر متفاوتی را برای انصراف مشخص می‌کند. در این حالت، محمول قضیه در مقام هشدار به عالمان است، نه در مقام مدح آنان، و همین امر مانع از آن می‌شود که لفظ «عالم» به صورت خودکار به «عالم عامل» منصرف گردد.^{۱۶}

۳/۳. نسبت انصراف و تأثیر حکم در تعیین دایره مفهومی الفاظ

انصراف، به‌عنوان یکی از اصول تفسیری در علم اصول فقه، تحت تأثیر عوامل گوناگونی قرار دارد که یکی از مهم‌ترین آنها مناسبت حکم و موضوع است. در مواردی که این تناسب وجود داشته باشد، می‌تواند موجب نسبت در فرآیند انصراف گردد؛ بدین معنا که یک واژه در سیاق‌های گوناگون، تحت احکام مختلف، دلالت‌های متفاوتی پیدا کند. علت این امر آن است که حکم، به‌عنوان یک عنصر تعیین‌کننده، در بسیاری از موارد نقش اساسی در شکل‌دهی به دلالت الفاظ و تعیین مصادیق آنها ایفا می‌کند.

برخی از فقها به این نکته متذکر شده‌اند و تصریح کرده‌اند که دلالت یک واژه بر مصادیق آن، بسته به سیاق‌های گوناگون، تفاوت‌هایی اساسی پیدا می‌کند. برای مثال، واژه عبد در جملات مختلف، دلالت‌های متفاوتی دارد. اگر شخصی به وکیل خود بگوید: تو را در خرید عبد وکیل کردم، عرف این جمله را منصرف به عبد سالم و بدون عیب می‌داند، زیرا در چنین موقعیتی، مقتضای حکم یعنی خرید عبد، ایجاب می‌کند که فرد، سالم و شایسته کار باشد.

اما در سیاقی دیگر، مانند زمانی که شخصی نذر می‌کند: نذر کردم که عبدی را آزاد کنم، چنین انصرافی وجود ندارد. علت این تفاوت آن است که در مقام نذر، تناسب حکم و موضوع، اقتضای انصراف به عبد سالم را ندارد، زیرا غرض اصلی تحقق آزادی یک برده است، نه استفاده از توانمندی‌های او. این مثال نشان می‌دهد که نسبت انصراف، امری تابع تناسب میان حکم و موضوع است.^{۱۷}

۴. ارتکاز عقلا و متشرعه

۴/۱ انصراف ناشی از ارتکاز عقلا

در نظام استنباط فقهی، قرینه‌ی ارتکاز عقلایی یکی از ابزارهای اساسی در تحلیل و حل مسائل فقهی محسوب می‌شود. هرچند در منابع اصولی تعریف مستقلی از «ارتکاز» ارائه نشده است، اما با بررسی کاربردهای این مفهوم در آثار اندیشمندانی چون

۱۶ درس خارج سید جواد شبیری زنجانی، ۱۴۰۲/۱۱/۱۰

۱۷ حائری اصفهانی، الفصول الغریبه فی الاصول الفقهیه، ۱۷۳

آیت‌الله حکیم،^{۱۸} امام خمینی^{۱۹} و شهید صدر^{۲۰}، می‌توان دریافت که ارتکاز به معنای «پیش‌فرض‌های نهاده‌شده در ذهن عقلای جامعه» است. این پیش‌فرض‌ها، بدون نیاز به استدلال صریح، به‌عنوان مبنای فهم الفاظ و رفتارها عمل می‌کنند و درک عمومی را نسبت به معانی متون و احکام شرعی شکل می‌دهند.^{۲۱}

در نظام استنباط فقهی، تمایز بنیادین میان «امور تأسیسی» و «امور امضایی» نقش تعیین‌کننده‌ای در تفسیر الفاظ شرعی ایفا میکند. در امور تأسیسی (مانند عبادات و پاره‌ای از معاملات) که شارع مقدس بنیانگذار حکمی نوین بوده و پیوندی با پیش‌فرض‌های عقلایی ندارد، دلالت‌های لفظی و حدود صریح شریعت، مبنای اصلی اطلاق‌گیری است. اما در امور امضایی (مانند ضمانتها و بخشی از قراردادهای) که شریعت بر بنیان‌های پذیرفته‌شده عقلایی تکیه زده است، فهم مراد شارع در گرو شناخت «ارتکاز عقلا» است.

فقها در این زمینه، نمونه‌های متعددی از مسائل اصولی و فقهی ارائه کرده‌اند که چگونگی تأثیر ارتکاز عقلایی بر انصراف دلالت الفاظ را روشن می‌سازد.^{۲۲} یکی از این نمونه‌ها، مسئله‌ی حجیت خبر واحد است. در نظام عقلایی، پذیرش خبر واحد به‌عنوان حجت، یک اصل مسلم و مبنای سیره‌ی عملی آنان بوده است. بنابراین، هنگامی که به آیاتی همچون «ولا تقف ما لیس لك به علم»^{۲۳} که از پیروی غیرعلم‌نهی می‌کنند، رجوع کنیم، این آیات در نگاه عقلایی از شمول موردی که سیره‌ی محکم عقلایی بر حجیت آن استوار است، منصرف خواهند بود.^{۲۴}

تحلیل این نمونه نشان می‌دهد که ظهور عام یا اطلاق ادله، برای ردع یک سیره‌ی مستحکم عقلایی کافی نیست. در مواردی که یک رویه‌ی عقلایی در جامعه نهاده‌شده و ذهن عقلایی به‌طور طبیعی بر اساس آن شکل گرفته است، اطلاق الفاظ شرعی به‌خودی‌خود توانایی نقض آن را ندارد. از این‌رو، هرگونه ردع از چنین سیره‌هایی، نیازمند تصریح و تبیین خاص از سوی شارع است و در فقدان چنین تصریحی، سیره‌ی عقلایی همچنان به اعتبار خود باقی خواهد ماند.^{۲۵}

۲/۴ بررسی انصراف با توجه به ارتکاز و سیره متشرعه

ارتکاز متشرعه یکی از عوامل مهم در فهم نصوص دینی و تعیین دلالت‌های شرعی است. این اصطلاح به مجموعه‌ی باورها، رویه‌ها و پیش‌فرض‌هایی اشاره دارد که در میان جامعه‌ی دینداران (متشرعه) به‌صورت نهاده‌شده پذیرفته شده و در طول زمان

۱۸ حکیم، مستمسک العروة الوثقی، ۱/۹۳ و ۱۲۱

۱۹ امام خمینی، کتاب البیع، ۱/۱۸۹ و ۵۶۲

۲۰ صدر، دروس فی علم الاصول، ۱/۱۱۲

۲۱ رضا اسفندیاری، «(قرینه ارتکاز و کارای آن در مسائل جدید فقهی)»، ص ۱۳

۲۲ عراقی، شرح تبصرة المتعلمین، ۵/۹۷؛ حکیم، مستمسک العروة الوثقی، ۲/۷؛ شبیری زنجانی، کتاب حج، ۸/۱۲۲

۲۳ سوره اسراء (۱۷)، ۳۶

۲۴ صدر، بحوث فی علم الاصول، ۴/۴۰۸

۲۵ صدر، بحوث فی علم الاصول، ۴/۴۰۸؛ شبیری زنجانی، دروس خارج خمس، ۲/۴۱۰

استمرار یافته است. این ارتکازها برخاسته از سیره‌ی عملی متشرعه، فهم آنان از احکام، و روش فقها در تعامل با مسائل دینی است و از این رو، در فرآیند استنباط و تفسیر نصوص نقشی اساسی دارد.^{۲۶}

هرچند ارتکاز متشرعه و ارتکاز عقلایی هر دو می‌توانند موجب انصراف الفاظ شوند، اما میان آن تفاوت‌هایی وجود دارد. مهم‌ترین تفاوت این است که ارتکاز عقلایی، برخلاف ارتکاز متشرعه، یک امر عمومی و فرادینی است که در میان عقلا، صرف‌نظر از دین و مذهب، وجود دارد. این ارتکازها برخاسته از عقل عملی و رویه‌های اجتماعی بوده و ریشه در تجارب مشترک بشری دارند.^{۲۷} در مقابل، ارتکاز متشرعه اختصاص به جامعه‌ی دینداران دارد و متأثر از آموزه‌های شرعی، عملکرد فقها و فهم رایج متدینین از دین است.

یکی از نمونه‌های برجسته در این زمینه، بحث ضمان و نحوه‌ی پرداخت بدل مال تلف‌شده است. مرحوم آخوند خراسانی در حاشیه‌ی خود بر مکاسب، به ارتکاز ذهنی فقها و متشرعه در باب ضمان اشاره می‌کند و می‌فرماید که مقتضای این ارتکاز آن است که در صورت عدم امکان رد عین، پرداخت بدل آن به صورت مثل انجام گیرد و تنها در صورتی که رد مثل ممکن نباشد، نوبت به پرداخت قیمت می‌رسد. بر این اساس، اطلاقاتی که بیان می‌کنند رجوع در اموال مثلی به مثل و در اموال قیمی به قیمت است، مقید به فرضی خواهند بود که رد مثل امکان نداشته باشد. این تحلیل نشان می‌دهد که چگونه یک ارتکاز مستحکم میان متشرعه می‌تواند اطلاقات یک حکم را تحدید کند و مانع از استنباط‌های نادرست بر اساس ظاهر ادله گردد.^{۲۸}

۵. نبود برخی از مصادیق در زمان صدور

۱/۵ بررسی کلام قائلین به انصراف

یکی از مباحث مهم در استنباط احکام شرعی، نحوه تطبیق اطلاقات و عمومات بر مصادیقی است که در زمان صدور نصوص وجود نداشته‌اند. اهمیت این بحث از آن جهت است که تحولات اجتماعی، پیشرفت‌های علمی و ظهور فناوری‌های جدید، همواره موجب پیدایش موضوعات و مصادیق نوینی شده است که در عصر صدور نصوص دینی شناخته‌شده نبوده‌اند. این پرسش مطرح می‌شود که آیا می‌توان این مصادیق جدید را مشمول اطلاقات و عمومات وارده در روایات دانست، یا آنکه به دلیل عدم وجود آنها در زمان صدور، از شمول این ادله نسبت به آنها رفع ید کرد؟

این مسئله به ندرت مورد بررسی مستقل قرار گرفته است، هرچند در برخی مباحث به صورت ضمنی به آن اشاره شده است.^{۲۹}

۲۶ نایینی، فوائد الاصول، ۱۹۲/۳

۲۷ نایینی، فوائد الاصول، ۱۹۲/۳

۲۸ آخوند خراسانی، حاشیه‌ی مکاسب، ۳۶

۲۹ لجنه فقه معاصر، الفائق، ۱۵۷

یکی از مصادیق مهم بررسی اتصالات و عمومات در مواجهه با مصادیق مستحدثه، مسئله حلیت صیدی است که با تفنگ کشته شده است. این مسئله از دیرباز محل بحث فقها بوده و دیدگاه‌های مختلفی در این زمینه مطرح شده است.^{۳۰} برخی فقها با تمسک به عمومات، تفنگ را داخل در عنوان «سلاح» دانسته و حکم به حلیت صیدی داده‌اند که با آن شکار شده است،^{۳۱} در حالی که برخی دیگر اطلاق عنوان «سلاح» را نپذیرفته و حکم به حرمت چنین صیدی داده‌اند.^{۳۲}

از جمله فقهایی که به انصراف روایات از چنین مصداقی قائل بوده‌اند، صاحب ریاض و صاحب جواهر هستند. صاحب ریاض تصریح می‌کند که اتصالات روایات منصرف به سلاح‌های موجود در زمان صدور است و شامل ابزارهایی که در آن دوره شناخته شده نبوده‌اند، نمی‌شود. از نظر وی، الفاظی مانند سلاح در روایات، هنگامی قابلیت شمول نسبت به مصادیق جدید را دارند که این مصادیق از نظر عرفی با ابزارهای رایج در زمان صدور روایات سنخیت داشته باشند. بنابراین، هنگامی که در آن دوره، سلاح‌های رایج عمده‌تاً ابزارهایی بوده‌اند که ویژگی‌های مشخصی داشته‌اند، اطلاق عنوان سلاح در روایات نیز به چنین ابزارهایی اختصاص پیدا می‌کند و مصادیقی که فاقد این ویژگی‌ها هستند، از تحت این اطلاق خارج می‌شوند.^{۳۳}

۲/۵ بررسی کلام قائلین به عدم انصراف

یکی از ادله مهم بر عدم انصراف احکام شرعی نسبت به مصادیق جدید، این است که شارع مقدس احکام را به صورت قضایای حقیقیه جعل کرده است. مطابق این دیدگاه، شارع که خود را مکلف به بیان احکام برای تمامی انسان‌ها در هر عصر و مکان می‌داند، احکام را به گونه‌ای تشریع کرده که قابلیت تطبیق بر تمامی زمان‌ها و شرایط را داشته باشند. از آنجا که شارع حکیم به تمامی جزئیات عالم و تغییرات موضوعات و مصادیق آن‌ها در طول زمان آگاه است، احکام شرعی را در قالب قواعد عام و کلی جعل کرده تا در تمام ادوار، قابل اجرا و تطبیق باشد.

ویژگی اساسی قضایای حقیقیه آن است که حکم در آن‌ها بر موضوعات مقدرالوجود و مفروض الحصول بار می‌شود و مقصود از آن‌ها تنها مصادیق موجود در زمان صدور حکم نیست. حتی ممکن است هنگام جعل حکم، هیچ مصداقی برای آن در خارج وجود نداشته باشد؛ اما حکم روی عنوان کلی آن موضوع جعل شده است و هرگاه در آینده مصادیقی برای آن تحقق یابند، داخل در دایره حکم خواهند بود.

بر این اساس، اتصالات و عمومات شرعی تنها شامل مصادیق موجود در زمان صدور نصوص نیستند، بلکه تمامی موضوعات مستحدث و مصادیق جدید را تا روز قیامت در بر می‌گیرند.^{۳۴}

۳۰ سبزواری، کفایه الاحکام، ۵۷۶/۲

۳۱ نراقی، رسائل و مسائل، ۱۷۵/۲؛ سبزواری، کفایه الاحکام، ۵۷۶/۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ۲۷۲/۶۲

۳۲ طباطبایی، ریاض المسائل، ۲۷۲/۱۳

۳۳ طباطبایی، ریاض المسائل، ۲۷۴/۱۳؛ نجفی اصفهانی، جواهر الکلام، ۳۳۶/۱۸

۳۴ ابجنوردی، قواعد فقهیه، ۶۲/۲-۶۳؛ مکارم شیرازی، بحوث فقهیه، ۲۵۶

منتقدان نظریه اطلاق و شمول احکام شرعی بر مصادیق جدید بر این باورند که صرف حقیقه بودن قضایای شرعی به تنهایی موجب اطلاق آن‌ها نمی‌شود. آنان استدلال می‌کنند که میان قضایای حقیقه و اطلاق، رابطه‌ای ضروری وجود ندارد و تحقق اطلاق، مستلزم وجود مقدماتی است که در بسیاری از موارد مخدوش می‌شود.

یکی از مبانی اساسی در این نقد آن است که در مقام اثبات، رابطه اطلاق و تقیید از باب «ملکه و عدم» است؛ یعنی هرگاه تقیید ممکن نباشد—خواه به دلیل عقلی یا عرفی—انعقاد اطلاق نیز ممکن نخواهد بود. در مواردی که عرفاً یا عقلاً امکان بیان تخصیص وجود نداشته باشد، نمی‌توان از عدم ذکر قید، شمول حکم را نتیجه گرفت.^{۳۵} به عنوان نمونه، اگر در ادله شرعی، عنوان «سلاح» در حکم جواز شکار ذکر شده باشد، از آنجاکه در زمان صدور، تنها انواع خاصی از سلاح مانند تیر و نیزه شناخته شده بود، امکان تقیید این حکم به همان مصادیق برای شارع مقدس عرفاً میسر نبوده است. در چنین حالتی، چون شارع امکان بیان تخصیص را نداشته، عدم ذکر قید نمی‌تواند دلالت بر اطلاق داشته باشد.

افزون بر این، حقیقه بودن قضایای شرعی لزوماً به معنای عدم انصراف آن‌ها نیست. قائلان به انصراف نیز معتقدند که احکام شرعی به صورت قضایای حقیقه جعل شده‌اند، اما این امر به تنهایی برای شمول حکم نسبت به تمام مصادیق جدید کافی نیست. به بیان دیگر، هرچند شارع مقدس احکام را به گونه‌ای جعل کرده است که شامل تمامی مصادیق مفروض الوجود شود، اما این بدان معنا نیست که دایره شمول آن‌ها از لحاظ عرفی و زبانی گسترش نامحدودی داشته باشد. بنابراین تنها در مواردی که مصداق جدید از همان سنخ و جنس مصادیق زمان صدور باشد، به دلیل حقیقی بودن قضایای شرعی، همچنان تحت حکم خواهد بود.

البته در بسیاری از موارد، همچون مصادیق نوین سفر و یا اشیاء خارجی مانند «خمر»، الغای خصوصیت ممکن بوده و همین امر موجب انعقاد اطلاق می‌شود. برای مثال، اگرچه در عصر شارع مصادیق متداول خمر، مایعات قرمز رنگی مانند شراب انگور بوده است، اما از آنجاکه رنگ خمر نقشی در ملاک حکم ندارد، انواع جدیدی از خمر که از مواد دیگری تهیه شده و رنگ متفاوتی داشته باشند، همچنان مشمول ادله حرمت خواهند بود. بنابراین، محل بحث و نقطه‌ی نزاع در جایی است که الغای خصوصیت برای عرف بدیهی نباشد و امکان تفاوت میان مصادیق، از منظر عرفی قابل تصور باشد؛ چنان‌که در مثال مربوط به سلاح، این احتمال وجود داشت و برای عرف، هم‌تراز دانستن تفنگ با ابزارهای رایج در زمان صدور نص، امری روشن نبود.

۶. فرد متعارف

۱/۶ بررسی کلام قائلین به انصراف

در مباحث اصولی مربوط به انصراف، یکی از عوامل تأثیرگذار و مورد توجه، جایگاه «فرد متعارف» در مقام صدور الفاظ و احکام است. مقصود از فرد متعارف، مصداقی است که در فرهنگ عمومی جامعه، به عنوان نمونه رایج و شناخته شده آن عنوان کلی تلقی می‌گردد. بدین معنا، هنگامی که شارع حکمی را بر یک عنوان عام حمل می‌کند، فهم عرفی و ذهن مخاطب به طور

طبیعی و بدون تأمل، متوجه همان مصداق معمول و رایج می‌شود. در نتیجه، در مواردی که یک عنوان کلی می‌تواند همه مصداق ممکن را شامل شود، فهم عرف ممکن است آن را تنها بر فرد متعارف منطبق بداند و از دیگر مصداق منصرف بشود.

در تبیین تفاوت میان دو منشأ «غلبه وجود» و «فرد متعارف»، یا به تعبیر دقیق‌تر، در مرزگذاری مفهومی میان این دو منشأ که گاه در تحلیل‌های اصولی با یکدیگر خلط می‌شوند، باید به یک نکته اساسی توجه کرد: بسیاری از فقها در تفکیک میان دو منشأ مهم انصراف، یعنی غلبه وجود و فرد متعارف، به نکته‌ای دقیق و قابل توجه اشاره کرده‌اند. آنان بر این باورند که صرف غلبه وجود یک مصداق در میان مصداق متعدد یک عنوان، به تنهایی نمی‌تواند منشأ انصراف تلقی شود؛ چراکه ممکن است در کنار مصداق غالب، سایر مصداق نیز به طور شایع در عرف رواج داشته باشند و عرف همه آن‌ها را تحت عنوان واحد به عنوان مراد متکلم بپذیرد. اما در مقابل، فرد متعارف تنها در صورتی محقق می‌شود که علاوه بر غلبه، نوعی ندرت در طرف مقابل نیز وجود داشته باشد؛ یعنی وجود مصداق نادر و غیرمعهود در برابر مصداق غالب، به گونه‌ای که عرف عملاً هنگام شنیدن لفظ، تنها به همان فرد غالب و رایج توجه کند و ذهنش از موارد نادر منصرف گردد. به تعبیر دیگر، عرف تنها زمانی از میان مصداق یک لفظ، به صورت طبیعی بر یک مصداق خاص تمرکز می‌کند که آن مصداق علاوه بر غلبه، به شکل انحصاری در فضای ذهنی و زبانی عرف شکل گرفته باشد و مصداق دیگر آن چنان کم‌کاربرد و نامأنوس باشند که عرف توجهی به آن‌ها نکند.^{۳۶}

با این حال، برخی اصولیان مانند مرحوم آقا رضا همدانی میان این دو نوع انصراف تمایز نهاده‌اند. وی بر این باور است که انصراف ناشی از غلبه، انصرافی ابتدایی، غیرمستقر و غیرمعتبر است که با تأمل زائل می‌گردد و قابلیت استناد ندارد؛ ولی انصراف به فرد متعارف، انصرافی پایدار و معتبر در مقام استنباط به‌شمار می‌رود.^{۳۷} اما با دقت در تحلیل عرفی کاربرد این دو تعبیر و مقایسه موارد استعمال، به نظر می‌رسد چنین تفکیکی در عمل چندان قابل دفاع نیست؛ چرا که مثال‌های یادشده در کلام فقها، فرد متعارف، دقیقاً همان فرد غالبی است که به سبب غلبه وجود و ندرت مصداق مقابل، در ذهن عرفی رسوخ یافته و به طور طبیعی منشأ تعارف و انصراف شده است.

مسئله انصراف به فرد متعارف از مباحث مهم و مناقشه‌برانگیز در اصول فقه است که میان فقها اختلاف چشمگیری درباره پذیرش یا رد آن وجود دارد. برخی از فقها با تأکید بر جایگاه عرف در فهم الفاظ، تصریح کرده‌اند که انصراف به فرد متعارف، امری قطعی و مورد اتفاق جمیع محققین است و نمی‌توان از آن چشم‌پوشی کرد.^{۳۸} در مقابل، گروهی دیگر بر این باورند که هیچ تردیدی در عدم اعتبار چنین انصرافی وجود ندارد، زیرا اطلاعات و عمومات شرعی، شمول دارند و اختصاص آن‌ها به مصداق متعارف، بدون دلیل معتبر، فاقد وجاهت علمی است.^{۳۹}

۳۶. سید یزدی، عروة الوثقی، ج ۲، ص ۸۱۰؛ حائری، شرح العروة الوثقی، ج ۳، ص ۳۱۰؛ منتظری، کتاب الزکاة، ج ۱، ص ۲۹۸.

۳۷. همدانی، مصباح الفقیه، ج ۱، ص ۲۸۰.

۳۸. وحید بهبهانی، حاشیة الوافی، ۵۱۰

۳۹. اراکی، شرح نجاه العبد، ۴۷۳

شدت اختلاف در این مسئله به حدی است که حتی برخی از فقها در آثار فقهی خود، در مواردی به انصراف به فرد متعارف فتوا داده‌اند، اما در موقعیتی دیگر، همین مبنا را مردود دانسته‌اند.^{۴۰} این نوسان در آرا، نشان‌دهنده پیچیدگی بحث و تأثیر شرایط و سیاق‌های مختلف در پذیرش یا رد این نوع از انصراف است.

بسیاری از فقها به اصل «انصراف به فرد متعارف» در فرآیند استنباط احکام شرعی اعتقاد دارند. از جمله این فقها می‌توان به محقق سبزواری،^{۴۱} مرحوم وحید بهبهانی،^{۴۲} صاحب حدائق،^{۴۳} صاحب مدارک،^{۴۴} سید یزدی،^{۴۵} محقق همدانی،^{۴۶} شیخ مرتضی حائری^{۴۷} و آیت‌الله مکارم شیرازی^{۴۸} اشاره کرد. این فقها معتقدند که در مواردی که لفظی به صورت مطلق در متون دینی به کار رفته است، ذهن عرفی به سمت فرد متعارف و معمول آن لفظ متمایل می‌شود.

آیت‌الله مکارم شیرازی در تبیین مفهوم «انصراف به فرد متعارف» به موارد متعددی اشاره کرده‌اند که در آن‌ها اطلاقات و عمومات شرعی به مصادیق عرفی و متعارف انصراف می‌یابند.

یکی از نمونه‌ها در این زمینه، مسئله «وطی» (نزدیکی) در روابط زناشویی است که توسط سید یزدی در کتاب «العروة الوثقی» مورد بحث قرار گرفته است. سید یزدی بیان می‌کند که ترک نزدیکی با همسر بیش از چهار ماه جایز نیست. سپس در ادامه، درباره کفایت نزدیکی از پشت (دُبُر) و همچنین دخول بدون انزال اظهار تردید می‌نماید و می‌گوید: «لأنصراف الخبر إلى الوطی المتعارف وهو مع الانزال»؛ به این معنا که روایت به نزدیکی متعارف که همراه با انزال است، انصراف دارد.^{۴۹}

در اینجا، سید یزدی به اصل «انصراف به فرد متعارف» استناد می‌کند. به این صورت که در عرف، نزدیکی متعارف همراه با انزال است و بنابراین، روایات مربوط به وجوب نزدیکی در این مدت، به این نوع نزدیکی انصراف دارند.

۲/۶ بررسی کلام قائلین به عدم انصراف

علامه حلی در رد نظریه انصراف به فرد متعارف، به‌ویژه در نقد دیدگاه سید مرتضی، که معتقد است حرمت اکل و شرب در باب صوم منصرف به موارد متعارف است و سایر موارد در اصل اباحه باقی می‌مانند، استدلالی جامع ارائه کرده است. سید مرتضی

۴۰ نجفی اصفهانی، جواهر الکلام، ۵/۲۳، ۳۳۰/۵-۳۷۹؛ خویی، موسوعه الامام الخویی، ۵/۱۲۸؛ ۱۱۸/۱۵

۴۱ سبزواری، ذخیره المعاد فی شرح الارشاد، ۱/۱۲

۴۲ وحید بهبهانی، حاشیه مجمع الفائده و البرهان، ۱/۴۲۸؛ همو، حاشیه الوافی، ۴۱۹ و ۵۱۰، همو، الرسائل الفقهیه، ۳۱۴

۴۳ الحدائق الناضره فی احکام العترة الطاهرة، ۶/۳

۴۴ موسوی عاملی، مدارک الاحکام، ۱/۲۰۷

۴۵ سید یزدی، عروة الوثقی، ۲/۸۱۰

۴۶ همدانی، مصباح الفقیه، ۱/۳۰۰

۴۷ حائری، شرح العروة الوثقی، ۳/۳۱۰

۴۸ مکارم شیرازی، کتاب النکاح، ۷/۱۷

۴۹ یزدی، عروة الوثقی، ج ۲، ص ۸۱۰.

در مقام استدلال بر این نظریه می‌گوید که چون خوردن و آشامیدن در عرف عمومی به موارد متعارف آن منصرف است، در نتیجه، موارد غیر متعارف، نظیر خوردن خاک، تحت حرمت شرعی قرار نمی‌گیرند و بر اساس اصل اباحه، جایز خواهند بود.^{۵۰}

علامه حلی در نقد این دیدگاه تأکید دارد که چنین رویکردی موجب می‌شود تعارف به عنوان ملاک تحریم و تحلیل در احکام شرعی در نظر گرفته شود، حال آنکه احکام شرعی بر اساس مصالح و مفاسد واقعی و ملاکات شرعی خاص خود تنظیم شده‌اند، نه بر اساس عرف‌های متغیر و متکثر جوامع انسانی. به بیان دیگر، اگر تعارف بتواند موجب انصراف شود و اصل اباحه را در موارد غیر متعارف جاری سازد، در این صورت باید پذیرفت که هر جامعه‌ای بر اساس عادات خود، احکام شرعی متفاوتی خواهد داشت.

وی در ادامه با ذکر مثالی، اشکال این دیدگاه را بیشتر آشکار می‌سازد. علامه حلی می‌گوید اگر ملاک در تشخیص مصادیق احکام شرعی، تعارف و عدم تعارف باشد، باید پذیرفت که برخی امور، نظیر خوردن گوشت مار یا حشرات، که برای برخی از جوامع متعارف و برای برخی دیگر غیر متعارف است، در یک منطقه حرام و باطل کننده روزه و در منطقه‌ای دیگر حلال باشد. در حالی که احکام الهی نمی‌توانند چنین نسبیتهایی داشته باشند و تابع شرایط زمانی و مکانی مردم قرار گیرند. احکام شرع، مبتنی بر ملاکات واقعی است که نزد خداوند متعال مشخص است و انسان‌ها با شناخت عرفی خود نمی‌توانند در تعیین این ملاکات دخالت کنند.^{۵۱}

در میان فقهای معاصر، بسیاری از اندیشمندان مانند سید سعید حکیم،^{۵۲} شهید سید محمدباقر صدر،^{۵۳} سید تقی طباطبایی قمی،^{۵۴} سید صادق روحانی^{۵۵} و شیخ علی صافی گلپایگانی،^{۵۶} نظریه عدم انصراف به فرد متعارف را پذیرفته‌اند و آن را یکی از مبانی اساسی در تحلیل اطلاقات و عمومات شرعی دانسته‌اند. این گروه از فقها بر این باورند که پذیرش انصراف به فرد متعارف، موجب تضییق غیرموجه در اطلاق نصوص شرعی می‌شود و نوعی تفسیر به رأی را در استنباط احکام وارد می‌کند.

۶/۲/۲ بررسی و پاسخ به اشکالات وارده بر انصراف به فرد متعارف

در پاسخ به نقدهای مطرح شده بر نظریه انصراف به فرد متعارف در باب مفطرات، باید توجه داشت که در بسیاری از موارد، تناسبات حکم و موضوع موجب توسعه حکم می‌شود و همین توسعه، مبنای درک عمومیت احکام در موارد جدید قرار می‌گیرد. در بحث مفطرات، اصل تشریع حکم بر اساس ارتکاز عرفی از مفهوم اکل و شرب صورت گرفته است و این ارتکاز ناظر به

۵۰ سید مرتضی، جمل العلم و العمل، ۹۰

۵۱ علامه حلی، مختلف الشیعه فی احکام الشریعه، ۳۸۸/۳-۳۸۹

۵۲ حکیم، مصباح المنهاج (الطهارة)، ۶۳۶/۲

۵۳ صدر، موسوعه شهید سید محمد باقر صدر، ۴۵۲/۱۱

۵۴ طباطبایی قمی، مبانی منهاج الصالحین، ۹۳/۵

۵۵ صادق روحانی، فقه الصادق، ۶۰/۱۲

۵۶ صافی گلپایگانی، ذخیره العقبی فی شرح عروۃ الوثقی، ۲۱/۷

طبیعت خوردن و آشامیدن در میان مردم است، نه مصادیق جزئی که در زمان صدور نصوص شرعی رایج بوده‌اند. بنابراین، مواردی که به حسب عرف، ماهیت خوردن و آشامیدن را دارند، در دایره حکم قرار می‌گیرند، حتی اگر در زمان معصومین (علیهم‌السلام) وجود نداشته باشند. به همین دلیل است که می‌بینیم فقهاء در موارد متعددی از احکام شرعی، عرف را در توسعه مصادیق معتبر دانسته و ملاکات حکم را به موارد مستحدثه نیز تعمیم داده‌اند.^{۵۷}

قائلین به انصراف به فرد متعارف بر این باورند که تعارف در زمان صدور، ملاک فهم احکام است. به این معنا که در استنباط احکام، باید به نحوه فهم و کاربرد عرفی آن در زمان تشریع توجه داشت. برای مثال، اگر در زمان شرع، استفاده از خون فقط به خوردن محدود بوده است، سایر انتفاعاتی که در آن دوران متعارف نبوده‌اند، مانند رنگ کردن یا استفاده در صنعت، مشمول حرمت انتفاع و خرید و فروش خون قرار نمی‌گیرند.^{۵۸}

اما نکته اساسی این است که انصراف به فرد متعارف تنها در صورتی معتبر است که در عرف، احتمال خصوصیت برای موارد محل صدور داده شود. به این معنا که اگر در فضای صدور حکم، ویژگی خاصی برای یک مصداق معین مورد توجه باشد، در چنین صورتی نمی‌توان حکم را به سایر موارد گسترش داد. اما در جایی که حکم، بر اساس یک ملاک عام بنا شده و موارد صدور صرفاً به دلیل شرایط زمانی و محیطی خاص محدود بوده‌اند، در اینجا عرف حکم را به تمام مصادیق مشابه توسعه می‌دهد.

بنابراین، برخلاف آنچه در نقدهای مطرح شده ادعا گردید، انصراف به فرد متعارف نه به معنای تحدید دایره احکام به مصادیق زمان صدور است و نه مستلزم ابهام و نسیت در شمول حکم. بلکه ملاک اصلی در این انصراف، درک عرفی از مفاهیم و توسعه طبیعی آن‌ها به مصادیق مشابه است.

۷. جو فقهی عامه

بحث از فضای صدور و جو فقهی عامه به عنوان یکی از منشأهای انصراف، علی‌رغم تأثیر عمیق آن در تفسیر روایات، تاکنون در آثار اصولی و فقهی به صورت مستقل و تحت عنوانی مجزا مورد بررسی قرار نگرفته است. این در حالی است که با تتبع در آثار فقهاء، می‌توان شواهد متعددی یافت که بر نقش این عامل در ایجاد انصراف دلالت دارند.

فهم صحیح از گفتارهای صادرشده در هر عصر، مستلزم درک عوامل فرهنگی، اجتماعی و فکری حاکم بر آن دوره است. فرهنگ و سیره‌های رایج، نظام فکری و باورهای عمومی یک جامعه، نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌دهی به سؤالات، دغدغه‌ها و شیوه‌های استدلال افراد آن عصر دارد. از این رو، تغییر در فضای اجتماعی و فکری می‌تواند بر معانی الفاظ و جملات تأثیر گذاشته و موجب تحول در فهم آن‌ها گردد.

این قاعده در مورد روایات معصومان علیهم‌السلام نیز جریان دارد. از آنجا که اکثریت مذهبی در زمان صدور احادیث، اهل سنت بودند، طبیعی است که فضای علمی و فقهی آنان، هم بر سؤالاتی که از امامان علیهم‌السلام پرسیده می‌شد و هم بر شیوهی

۵۷ شیرازی زنجانی، کتاب الصوم، ۷۶۹/۱-۷۷۱

۵۸ امام خمینی، مکاسب محرمة، ۶۵/۱

بیان پاسخ‌ها تأثیرگذار باشد. افزون بر این، امامان علیهم السلام در مقام هدایت جامعه‌ی شیعی، همواره با آرای رایج در فقه عامه مواجه بوده‌اند و در بسیاری از موارد، سخنان ایشان ناظر به رد یا تأیید این دیدگاه‌ها صادر شده است. از این رو، شناخت دقیق نظام فکری و فقهی عامه، فتاوی فقهای آنان، روش‌های قضایی ایشان و سیره‌ی متشرعه‌ی غیرشیعی، در فرآیند فهم روایات و استنباط احکام شرعی، نقشی بنیادین دارد. بی‌توجهی به این بُعد، می‌تواند موجب برداشت‌های ناصحیح از نصوص دینی شده و در برخی موارد، تفسیرهای نادرست از اطلاقات و عمومات روایات را در پی داشته باشد.

گرچه فقهای پیشین نیز در برخی مواضع به فضای فقهی عامه توجه داشته‌اند، اما این رویکرد از زمان آیت‌الله بروجردی به‌طور مشخص برجستگی بیشتری یافته است. آیت‌الله بروجردی معتقد بود که بسیاری از روایات اهل بیت علیهم السلام، در مقام پاسخ‌گویی به نظریات رایج در فقه عامه صادر شده‌اند. بر این اساس، وی بررسی فضای صدور روایات و مطالعه‌ی تطبیقی فتاوی فقهای اهل سنت را از روش‌های ضروری در استنباط فقهی می‌دانست.^{۵۹}

یکی از نمونه‌های بارز تأثیر فضای فقهی عامه در انصراف روایات، مسئله خرید ارض مسلمان توسط شخص ذمی است. در روایت صحیح از امام باقر علیه السلام وارد شده است که هر ذمی که ارضی از مسلمان خریداری می‌کند بر او خمس واجب است.^{۶۰} عالمان متقدم مانند شیخ مفید و شیخ صدوق و شیخ طوسی در اکثر کتب فقهی خود خمس را بر معنای مصطلح خود حمل کرده‌اند؛ چرا که بدون ذکر تفصیل و تشریح روایت به ظاهر بدوی آن اکتفا نمودند.^{۶۱}

صاحب معالم از نخستین فقیهانی است که با دقت در فضای فقهی اهل سنت به تحلیل روایات پرداخته و در دلالت روایت بر معنای مصطلح خمس تشکیک کرده است. ایشان می‌فرماید: ظاهر کلمات اصحاب بر این است که مراد از خمس در روایت، همان معنای معهود و مصطلح آن است؛ اما این برداشت قابل مناقشه است. احتمال دارد که روایت مذکور ناظر به فتوایی باشد که در زمان صدور آن رایج بوده است. بر اساس این فتوا، اگر یک ذمی زمینی را از یک مسلمان خریداری کند، به‌جای یک دهم محصول زمین (که زکات است)، یک پنجم محصول زمین از او گرفته می‌شود.^{۶۲}

این استظهار تفاوت بنیادینی با حمل واژه خمس بر معنای مصطلح آن دارد. در این نظریه، خمس تنها به محصول زمین تعلق می‌گیرد و خود زمین مشمول خمس نمی‌شود. علاوه بر این، مستحقین دریافت این یک پنجم، همان افراد مستحق زکات هستند، در حالی که در فقه اسلامی مستحقین خمس و زکات از یکدیگر متمایزند.^{۶۳}

۵۹ بروجردی، البدر الزاهر فی صلاة الجمعة و المسافر، ۲۴۵

۶۰ طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۲۳/۴

۶۱ صدوق، المقنع، ۱۷۲؛ مفید، المقنعه، ۲۸۳؛ طوسی، المبسوط فی فقه الامامیه، ۲۳۷/۱؛ طوسی، النهایه فی مجرد الفقه و الفتوی، ۱۹۷

۶۲ صاحب معالم، منتقى الجمان، ۴۴۳/۲

۶۳ محقق حلی، المعتمد فی شرح المختصر، ۶۲۴/۲

این استظهار توسط بسیاری از فقهای متأخر از صاحب معالم پذیرفته شده است^{۶۴} و نشان می‌دهد که توجه دقیق به فضای فقهی اهل سنت تا چه اندازه می‌تواند در استظهار صحیح از روایات مؤثر و راهگشا باشد. البته بررسی تفصیلی این فرع فقهی نیازمند پژوهشی مستقل و گسترده است که باید در مجال دیگری مورد پیگیری قرار گیرد.

۸. سوال سائل

۱/۸ بررسی کلام قائلین به انصراف

برخی از فقها بر این باورند که بخش قابل توجهی از روایات، در پاسخ به سؤالات مخاطبان صادر شده‌اند و در نتیجه، تحلیل زمینه‌ی پرسش و قرائن مرتبط با آن نقشی اساسی در درک صحیح این متون دارد.^{۶۵} این مسئله از دیرباز مورد توجه اصولیان و فقیهان بوده است،^{۶۶} اما در مباحث تفسیری و فقهی، هنوز بسیاری از زوایای آن به درستی تبیین نشده و برخی از نکات آن همچنان مغفول مانده است.

اهمیت این بحث از آنجا ناشی می‌شود که پاسخ‌های معصومین علیهم السلام در بسیاری از موارد، تنها در چارچوب افق ذهنی سائل و متناسب با پرسش مطرح شده ارائه شده‌اند. این امر می‌تواند موجب محدودیت در دلالت الفاظ شود و مانع از آن گردد که پاسخ را به عنوان یک قاعده‌ی کلی و مطلق در نظر بگیریم.

از نمونه‌های بارز تأثیر سؤال سائل در تقیید و انصراف خطاب، روایتی است که در پاسخ به پرسشی درباره‌ی تعارض روایات صادر شده است. متن روایت چنین است: "خذ بما اشتهر بين أصحابك"؛ یعنی آنچه در میان اصحاب تو شهرت دارد، اخذ کن.^{۶۷} ظاهر ابتدایی این عبارت، اطلاق دارد و مقتضای آن این است که هرگونه شهرتی، اعم از شهرت در نقل روایات یا شهرت در فتوای فقها، می‌تواند موجب ترجیح یک روایت بر دیگری شود. اما با دقت در قرینه‌ی موجود در پرسش سائل، روشن می‌شود که این اطلاق قابل التزام نیست.^{۶۸}

سؤال مطرح شده از سوی راوی، به صراحت ناظر به نحوه‌ی ترجیح میان روایات متعارض است، نه تبیین مبنای کلی حجیت شهرت فتوایی. از این رو، پاسخ امام علیه السلام در مقام ارائه‌ی معیاری برای ترجیح در فرض تعارض روایات صادر شده است از این رو، استناد به این روایت برای اثبات حجیت شهرت در غیر فرض تعارض، فاقد وجهت علمی است.^{۶۹}

۶۴ بحرانی، الحقائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، ۳۶۰/۱۲. سبزواری، ذخیره المعاد فی شرح الارشاد، ۴/۸۴. مجلسی، ملاذ الاخبار فی

فهم تهذیب الاخبار، ۳۴۵/۶. صاحب مدارک، مدارک الأحکام فی شرح شرائع الإسلام، ۳۸۶/۵

۶۵ شهید ثانی، رسائل شهید ثانی، ۷۸۹/۱

۶۶ طوسی، العده فی اصول الفقه، ۳۷۲/۱؛ سید مرتضی، الذریعه الی اصول الشریعه، ۳۰۸/۱

۶۷ محدث نوری، مستدرک الوسائل، ۳۰۳/۱۷

۶۸ موسوی قزوینی، ضوابط الاصول، ۲۴۱

۶۹ انصاری، فرائد الاصول، ۲۳۴/۱

۸/۲ بررسی قاعده «العبرة بعموم الجواب لا بخصوص السؤال» و نسبت سنجی آن با انصراف ناشی از سؤال سائل^{۷۰}

قاعده‌ی «العبرة بعموم الجواب لا بخصوص السؤال» یکی از اصول پذیرفته شده در استنباط احکام شرعی است که بسیاری از فقها بر اساس آن، در فهم روایات و نصوص دینی، اطلاق و عموم جواب را معتبر دانسته و آن را منحصر در مورد سؤال نمی دانند.^{۷۱} این قاعده بدین معناست که اگر امام علیه السلام در پاسخ به یک سؤال، عبارتی را با لفظی عام بیان کند، حکم تنها به همان مورد خاصی که در پرسش مطرح شده است محدود نمی شود، بلکه به سایر موارد مشابه نیز سرایت پیدا می کند. بر این اساس، گستره‌ی دلالت یک روایت، تابع الفاظ پاسخ بوده و نه صرفاً ناظر به موردی که سائل در مقام پرسش مطرح کرده است.

با این حال، در پذیرش این قاعده به اطلاق آن تمسک نشده است، بلکه بسیاری از فقها برای اعتبار آن ضوابطی تعیین کرده اند تا از استنباط های نادرست و توسعه‌ی بی مبنا در دلالت نصوص جلوگیری شود.

۸/۲/۱ تفکیک میان روایات تعلیمی و افتایی

یکی از دیدگاه های قابل توجه در تفسیر قاعده «العبرة بعموم الجواب لا بخصوص السؤال» تفکیک میان روایات تعلیمی و افتایی است که توسط آیت الله سیستانی مطرح شده است. بر اساس این دیدگاه، نوع روایت و هدف از بیان حکم، در گستره شمول آن نقش اساسی دارد.

در روایات تعلیمی، امام علیه السلام در مقام بیان اصول و قواعد کلی شریعت است که مخاطب آن ها اغلب فقهای هستند که در پی تفقه و تأسیس نظام فقهی اند. این دسته از روایات به گونه ای تنظیم شده اند که مفاهیمی همچون اطلاق، عموم، تقیید و نسخ را در بر می گیرند و هدف از آن ها صرفاً تعیین حکم برای مورد خاص سائل نیست. بنابراین، پاسخ امام در این نوع روایات، به مورد سؤال محدود نمی شود و اطلاق و عموم آن قابل استناد است.

در مقابل، روایات افتایی برای پاسخ گویی به مسائل عملی و روزمره مؤمنان صادر شده اند. در این موارد، امام علیه السلام پاسخ را با لحاظ شرایط و ویژگی های خاص سائل بیان می کند. از این رو، پاسخ صادره در این روایات غالباً ناظر به همان مورد خاص است و نمی توان اطلاق آن را به سایر موارد تعمیم داد. در واقع، خصوصیات سؤال نقش مهمی در تحدید دایره شمول حکم دارد و مانع از تمسک به اطلاق پاسخ می شود.^{۷۲}

۸/۲/۲ تفصیل بین شمول حاصل از ادات موصول و شمول ناشی از سایر ادات

۷۰ در این پژوهش، از مقاله «تأثیر سوال راوی با محوریت قاعده العبرة» (محمد زنده دل و سید علی دلبری، نشریه فقه و اصول، ش ۱۳۳) استفاده شده است. با وجود بهره گیری از داده های استنادی این منبع، ساختار تحلیلی، روش شناسی و چارچوب مفهومی پژوهش حاضر، مبتنی بر اهداف مستقل تحقیق طراحی شده و با اثر مذکور تفاوت اساسی دارد.

۷۱ علامه حلی، تهذیب الوصول الی علم الاصول، ۱۵۱؛ شهید ثانی، تمهید القواعد، ۲۱۷؛ وحید بهبهانی، الفوائد الحائریه، ۱۹۶؛ ملا مهدی

نراقی، انیس المجتهدین، ۷۵۶/۲

۷۲ سیستانی، تعارض الادله و اختلاف الحدیث، ۲۲۴/۱

بعضی از فقها، در تحلیل دلالت پاسخ‌ها به تفاوت‌هایی که در شمول حکم بر اساس نوع ساختار لفظی وجود دارد، اشاره کرده‌اند. ایشان بر این باورند که اگر لفظی که در جواب به کار رفته از ادات موصول باشد، شمول آن معمولاً به محتوای خاص سؤال محدود می‌شود. به این معنا که در صورتی که لفظی مانند «ما» یا «من» که از ادات موصول هستند در جواب استفاده شده باشد، پاسخ به‌طور طبیعی به شرایط خاص سؤال‌کننده و فضای آن سؤال خاص ارتباط دارد.

اما اگر لفظ دلالت‌کننده بر شمول از سایر ادات باشد (مانند «کل»، «جمع»، «أی»)، در این صورت پاسخ به‌طور طبیعی دربرگیرنده تمامی موارد مشابه خواهد بود. در اینجا، شمول حکم به‌طور ابتدایی و کلی برای تمام مصادیق مشابه در نظر گرفته می‌شود و نیازی به اختصاص آن به شرایط خاص سؤال نیست.^{۷۳}

با بررسی قاعده «العبرة بعموم الجواب لا بخصوص السؤال» و نسبت‌سنجی آن با انصراف ناشی از پرسش راوی، مشخص شد که برخی فقها معتقدند در مواردی، نوع سؤال سائل می‌تواند موجب انصراف پاسخ معصوم علیه‌السلام به همان مورد خاص گردد. در این راستا، تفاوت میان روایات تعلیمی و ارشادی و تفاوت ادوات موصولی و غیرموصولی از جمله نکاتی است که در تحلیل دلالتی این روایات مورد توجه قرار می‌گیرد.

در ادامه‌ی این تحلیل، باید توجه داشت که انصراف ناشی از سؤال سائل در مواردی قابل پذیرش است که الغای خصوصیت نسبت به مورد سؤال در نزد عرف روشن نباشد و احتمال خصوصیت از سوی عرف وجود داشته باشد. به عبارت دیگر، اگر عرف در مواجهه با پاسخ صادرشده از معصوم علیه‌السلام احتمال دهد که این پاسخ صرفاً متناسب با وضعیت خاص سائل است و شمول آن نسبت به دیگر مصادیق روشن نباشد، در این صورت می‌توان گفت که انصرافی عرفی نسبت به سایر موارد شکل گرفته است.

برای نمونه، در روایت «خذ بما اشتهر بين أصحابك»، می‌توان این احتمال را مطرح کرد که تعبیر یادشده صرفاً ناظر به فرض تعارض دو روایت باشد و به‌عنوان یک قاعده کلی در همه موارد شهرت قابل استفاده نباشد. در چنین حالتی، شهرت فتوایی یا روایی که خارج از فرض تعارض باشد، از دایره خطاب خارج می‌شود؛ چراکه مورد سؤال سائل فقط تعارض روایات بوده و الغای خصوصیت نسبت به آن فرض برای عرف روشن نیست.

۹. شرایط مخاطب روایت

یکی از منشأهای انصراف که تاکنون در مقالات و آثار فقهی به‌صورت مستقل مورد بحث و بررسی قرار نگرفته است، تأثیر شرایط مخاطب روایت در شکل‌گیری انصراف است. در بسیاری از موارد، صدور روایت تابع اوضاع و احوال خاص مخاطب آن بوده و ویژگی‌های شخصی وی از قبیل دانش فقهی، ظرفیت فکری، موقعیت اجتماعی، میزان پای‌بندی به شریعت و دیگر شرایط فردی می‌تواند در نحوه بیان حکم از سوی معصوم (علیه‌السلام) مؤثر باشد.

شواهد متعددی در متون روایی وجود دارد که نشان می‌دهد ائمه (علیهم‌السلام) در پاسخ‌گویی به سؤالات فقهی، وضعیت خاص مخاطب را در نظر می‌گرفتند و حکم را متناسب با شرایط او بیان می‌کردند. این مسئله نشان‌دهنده آن است که گاه یک خطاب شرعی، عام و ناظر به تمام مکلفین نیست، بلکه متناسب با وضعیت خاص سائل صادر شده است.

یکی از نمونه‌های روشن توجه امامان معصوم (علیهم‌السلام) به شرایط مخاطب در بیان احکام، روایتی است که خالد بیاع نقل کرده است. او می‌گوید از امام صادق (علیه‌السلام) درباره حکم مردی که پیش از انجام طواف نساء با همسر خود هم‌بستر شده است، سؤال کردم. امام در پاسخ فرمودند: «باید شتری قربانی کند.» پس از آن، فرد دیگری همین سؤال را مطرح کرد، اما این بار امام فرمودند: «باید گاوی قربانی کند.» سپس نفر سومی همین مسئله را پرسید، و امام در پاسخ به او فرمودند: «باید گوسفندی قربانی کند.» راوی که از این تفاوت در پاسخ‌ها شگفت‌زده شده بود، پس از رفتن آن افراد، از امام علت این تفاوت را جویا شد. امام در پاسخ فرمودند: «تو توانگر هستی، لذا باید شتری قربانی کنی؛ نفر دوم درآمد متوسطی داشت، بنابراین کفاره او قربانی کردن گاو بود؛ اما نفر سوم فقیر بود، از این رو کفاره او قربانی یک گوسفند شد.^{۷۴} بسیاری از فقها به مضمون این روایت ملتزم شده‌اند.^{۷۵}

گرچه در کلام فقها به صورت مستقل مسئله انصراف ناشی از شرایط مخاطب روایت مطرح نشده است، اما شواهدی از این بحث در استدلال‌های فقهی آنان مشاهده می‌شود. یکی از نمونه‌های روشن این مسئله را می‌توان در کلام آیت‌الله خویی در بحث شرطیت مساوات موضع جبهه و مکان مصلی در سجود مشاهده کرد. ایشان در مسئله‌ای که شخصی عاجز از سجود کامل باشد و نتواند شرط مذکور را رعایت کند، تصریح کرده است که اگر سجده عرفی صدق کند، باید همان مقدار که می‌تواند سجده کند و نوبت به ایماء نمی‌رسد. دلیل ایشان آن است که روایاتی که بر لزوم رعایت شرط مساوات تأکید دارند، خطاب به اشخاص سالم صادر شده‌اند و لذا نسبت به افراد عاجز اطلاق ندارند.^{۷۶}

روایت مورد استناد آیت‌الله خویی، حدیثی از عبدالله بن سنان است که می‌گوید: عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ السُّجُودِ عَلَى الْأَرْضِ الْمُرْتَفِعِ فَقَالَ: إِذَا كَانَ مَوْضِعُ جَبْهَتِكَ مُرْتَفِعاً عَنْ مَوْضِعِ يَدَيْكَ قَدَرٌ لَبَنَةٍ فَلَا بَأْسَ.^{۷۷} در این روایت، امام صادق علیه‌السلام به عبدالله بن سنان پاسخ می‌دهد که اگر ارتفاع موضع جبهه از محل دست‌ها به اندازه یک آجر باشد، اشکالی ندارد. نکته مهم در اینجا آن است که عبدالله بن سنان فردی سالم بوده و سؤال او در شرایط خاص مطرح شده

۷۴. صدوق، من لا يحضره الفقيه، ۳/۳۶۳.

۷۵. طوسی، مبسوط فی فقه الامامیه، ۱/۳۳۷؛ ابن ادریس، موسوعه ابن ادریس حلی، ۹/۳۱۶.

۷۶. خویی، موسوعه الامام الخویی، ج ۱۵، ص ۱۵۵.

۷۷. حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۳۵۸.

است. بنابراین، حکم مذکور در روایت، ناظر به وضعیت افراد سالم است و نمی‌توان آن را به افرادی که توانایی سجود کامل ندارند تعمیم داد.

این استدلال نشان می‌دهد که در برخی موارد، مخاطب روایت در دلالت آن نقش تعیین‌کننده‌ای دارد و درک صحیح از گستره شمول خطاب، مستلزم توجه به شرایط مخاطب است. روایتی که خطاب به فردی سالم صادر شده است، ممکن است به دلیل خصوصیات مخاطب، بر وضعیت افراد ناتوان دلالتی نداشته باشد و منصرف از آنان باشد.

نکته مهمی که باید مورد توجه قرار گیرد، این است که بحث انصراف ناشی از شرایط مخاطب، صرفاً در جایی مطرح می‌شود که احتمال تأثیر خصوصیات فردی در حکم وجود داشته باشد. بنابراین، در مواردی که عرف به وضوح الغای خصوصیت می‌کند و حکم را ناظر به تمام مکلفین می‌داند، بحث از انصراف اساساً مطرح نیست. چه بسا بسیاری از روایات، به همین منوال باشند و عرف، ویژگی‌های مخاطب را در آن‌ها دخیل نداند. از این رو، نزاع در جایی است که روایت ناظر به شخص خاصی صادر شده و احتمال داده شود که برخی خصوصیات وی، منشأ حکم بوده است.

نتیجه‌گیری

در این پژوهش، برای نخستین بار، منشأهای گوناگون انصراف به صورت مستقل و منسجم مورد تحلیل قرار گرفت و ابعاد نوینی از این نظریه فقهی بازخوانی شد. همان‌گونه که نظر مشهور فقها نیز بر آن است، کثرت استعمال می‌تواند به عنوان یکی از منشأهای معتبر انصراف تلقی شود، در حالی که غلبه‌ی وجود به‌تنهایی نمی‌تواند منشأ انصراف باشد، بلکه انصراف ناشی از آن، انصرافی ابتدایی و غیرمستقر است.

همچنین، نقش دو عنصر بنیادین یعنی تناسب حکم و موضوع و ارتکاز عقلایی و متشرعی، به عنوان پایه‌های اصلی شکل‌گیری انصراف، مورد تأکید قرار گرفت. در خصوص تناسب حکم و موضوع، دو نکته مهم در این مقاله مورد توجه قرار گرفت: یکی، تقدّم این منشأ بر سایر مناشی در صورت تعارض، و دیگری، مسئله‌ی نسبت انصراف در پرتو تفاوت احکام است. از آنجا که حکم شرعی نقش محوری در شکل‌گیری این منشأ ایفا می‌کند، باید پذیرفت که دایره‌ی موضوع، تابع نوع و ماهیت حکم است. عوامل دیگری همچون فرد متعارف، فضای فقهی خاص اهل سنت، ویژگی‌های مخاطب روایت، و فقدان برخی مصادیق در مقام تطبیق نیز به عنوان زمینه‌های انصراف مورد بررسی و پذیرش قرار گرفتند که در آثار پیشین بدان‌ها کمتر توجه شده است. افزون بر این، برخی اشکالات و مناقشات مطرح در زمینه‌ی کارآمدی یا عدم کفایت این قراین، به تفصیل بررسی و پاسخ داده شد.

از نکات برجسته دیگر، تحلیل جایگاه سؤال سائل در تحقق انصراف بود که بنابر دیدگاه برخی فقها، در صورتی که روایت جنبه‌ی افتایی داشته باشد، یا پاسخ امام علیه‌السلام به ادات موصول مقید شده باشد می‌تواند منشأ انصراف محسوب گردد.

- (۱) آخوند خراسانی، سید محمد کاظم. حاشیه المکاسب (للاخوند)، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، اول، ۱۴۰۶هـ ق.
- (۲) ابن شهید ثانی، حسن بن زین الدین. منتقى الجُمان. قم: جماعة المدرّسين فى الحوزة العلمية بقم. مؤسّسة النشر الإسلامی. چاپ اوّل، ۱۳۶۲.
- (۳) ابن بابویه، محمّد بن علی {شیخ صدوق}. المقنع. قم: پیام امام هادی. چاپ اوّل، ۱۴۱۵ق.
- (۴) اسفندیاری، رضا، ((قرینه ارتکاز و کارای آن در مسائل جدید فقهی)). مجله جستارهای فقهی اصولی، شماره ۲۵، ص ۹-۲۵
- (۵) اصغری، علی و دیگران، ((انصراف از دیدگاه آیت الله شبیری زنجانی)). مجله پژوهش های فقهی تا اجتهاد، شماره ۱۱، ص ۳۳-۴۹
- (۶) انصاری، مرتضی. فرائد الاصول. تحقیق: لجنه تحقیق تراث الشیخ الاعظم، قم: مجمع الفكر الاسلامی. دوم، ۱۴۹۱هـ ق.
- (۷) بحرانی، یوسف بن أحمد. الحدائق الناضرة فى أحكام العترة الطاهرة. قم: جماعة المدرّسين فى الحوزة العلمية بقم. مؤسّسة النشر الإسلامی. چاپ اوّل، ۱۳۶۳.
- (۸) بروجردى، حسین. البدر الزّاهر فى صلاة الجمعة والمُسافر. قم: مكتبة آیت الله منتظری. چاپ سوّم، ۱۴۱۶ق.
- (۹) بهبهانی، محمّد باقر بن محمّد اکمل. الفوائد الحائریة. قم: مجمع الفكر الإسلامی. چاپ اوّل، ۱۴۱۵ق.
- (۱۰) بهبهانی، محمد باقر بن محمد اکمل، الرسائل الفقهیه، قم: موسسه المجدد الاسلامی، ۱۳۷۸ش
- (۱۱) بهبهانی، محمد باقر بن محمد اکمل. حاشیه الوافی. قم: موسسه المجدد الاسلامی، ۱۴۲۶ق
- (۱۲) حائری اصفهانی، محمد حسین. الفصول الغرویة فى اصول الفقهیه. قم: دار احیاء العلوم الاسلامیه، اول، ۱۴۰۴ق
- (۱۳) حائری، مرتضی. شرح عروة الوثقی. قم: جامعه مدرّسين حوزة علمیه، اول، ۱۴۲۵ق
- (۱۴) حائری، مرتضی. مبانی الأحكام فى أصول شرائع الإسلام. قم: جماعة المدرّسين فى الحوزة العلمية بقم. مؤسّسة النشر الإسلامی. چاپ اوّل، ۱۴۲۴ق.
- (۱۵) حلی، حسن بن یوسف (علامه حلی). تهذیب الوصول الى علم الاصول. لندن: موسسه امام علی علیه السلام، اول، ۱۳۸۰ش
- (۱۶) حکیم، محسن. مستمسک العروة الوثقی. قم: دار التّفسیر. چاپ اوّل، ۱۳۷۴.
- (۱۷) خمینی، روح الله. کتاب البیع. تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چهارم، ۱۳۹۲ش

- ١٨) خویی، أبوالقاسم. محاضرات فی أصول الفقه. قم: انصاریان. چاپ سوم، ۱۴۱۰ق.
- ١٩) خویی، أبوالقاسم. موسوعة الامام الخوئی، تحقیق: پژوهشگران موسسه احیاء آثار آیه الله خوئی، قم: موسسه احیاء آثار الامام الخوئی، اول، ۱۴۱۸ق.
- ٢٠) روحانی، سید صادق. فقه الصادق. قم: آیین دانش، پنجم، ۱۴۳۵ق
- ٢١) زنده دل، محمد و دیگران، ((تأثیر سوال راوی با محوریت قاعده العبره)). نشریه فقه و اصول، ش ۱۳۳
- ٢٢) سبزواری، محمد باقر. کفایه الفقه (کفایه الاحکام). قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، اول، ۱۳۸۱ش
- ٢٣) سبزواری، محمدباقر. ذخیره المعاد فی شرح الإرشاد. قم: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام) لإحياء التراث. چاپ اول، بی تا.
- ٢٤) سیستانی، سید علی. تعارض الأدله و اختلاف الحديث. قم: اسماعیلیان، اول، ۱۴۴۱ق.
- ٢٥) شبیری زنجانی، موسی. دروس خارج نکاح. قم: مرکز فقهی امام محمدباقر (علیه السلام) وابسته به دفتر آیت الله العظمی شبیری زنجانی. چاپ اول، بی تا.
- ٢٦) شبیری زنجانی، موسی. کتاب حج. قم: مرکز فقهی امام محمدباقر (علیه السلام) وابسته به دفتر آیت الله العظمی شبیری زنجانی. چاپ اول، بی تا.
- ٢٧) حرّ عاملی، محمد بن حسن. وسائل الشیعة. قم: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام) لإحياء التراث. چاپ سوم، ۱۴۱۶ق.
- ٢٨) صدر، محمدباقر. بحوث فی علم الأصول، مقرر: هاشمی شاهرودی. قم: مؤسسه دائرة معارف الفقه الإسلامی. چاپ سوم، ۱۴۱۷ق.
- ٢٩) صدر، محمدباقر. بحوث فی علم الأصول، موسوعة الشهيد سید محمد باقر صدر، قم: المومتمر العالمی للشهید الصدر، دوم، ۱۴۳۴ق
- ٣٠) صدوق، محمد بن علی بن بابویه. من لایحضره الفقیه. تحقیق: علی اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین حوزه، دوم، ۱۴۱۳ق
- ٣١) صدوق، محمد بن علی بن بابویه. المقنع (للشیخ الصدوق). قم: مؤسسه امام هادی علیه السلام، اول، ۱۴۱۵ هـ
- ٣٢) طباطبایی کربلایی، علی بن محمد. ریاض المسائل. قم: مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، اول، ۱۴۱۸ق
- ٣٣) طباطبایی مجاهد، محمد بن علی. مفاتیح الاصول. قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، اول، ۱۲۹۶ق
- ٣٤) طوسی، محمد بن حسن. النهاية فی مجرد الفقه والفتوی. بیروت: دار الكتاب العربی. چاپ دوم، ۱۴۰۰ق.
- ٣٥) طوسی، محمد بن حسن. المبسوط فی فقه الإمامیة. تهران: المكتبة المرتضویة. چاپ سوم، ۱۳۸۷ق.
- ٣٦) طوسی، محمد بن حسن. تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان). تهران: دار الکتب الإسلامیة. چاپ چهارم، ۱۳۶۵.
- ٣٧) طوسی، محمد بن حسن. العدة فی اصول الفقه. قم: بی تا. چاپ اول، ۱۴۱۷ق.
- ٣٨) عراقی، ضیاء الدین. شرح تبصرة المتعلمین. قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه، اول، ۱۴۱۴ق

(۳۹) علم الهدی، علی بن حسین (سید مرتضی). الذریعة إلى أصول الشريعة. تهران: دانشگاه تهران، موسسه انتشارات، اول، ۱۳۷۶ش

(۴۰) علم الهدی، علی بن حسین (سید مرتضی). جمل العلم و العمل. نجف: مطبعة الآباء، اول، ۱۳۸۷ق

(۴۱) فخرالمحققین، محمد بن حسن. ایضاح الفوائد فی شرح اشکالات القواعد. قم: اسماعیلیان. چاپ اول، ۱۳۸۷.

(۴۲) قزوینی، ابراهیم بن محمد باقر. ضوابط الاصول. قم: بی نا، اول، بی تا

(۴۳) لجنه فقه معاصر. الفائق فی الاصول. قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه، پنجم، ۱۴۴۱ق

(۴۴) مبلغی، احمد، ((وجدان فقهی و راههای انضباط بخشی به آن در استنباط)). مجله فقه اهل بیت، شماره ۲۱، ۹۱-۱۱۲

(۴۵) محقق داماد، محمد. کتاب الصلاة. مقرر: جوادی آملی، عبدالله، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دوم، بی تا

(۴۶) مجلسی، محمد باقر. ملاذ الاختیار فی فهم تهذیب الاخبار. تحقیق و تصحیح: مهدی رجایی، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، اول، ۱۴۰۶ق

(۴۷) مجلسی، محمد باقر. بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الأطهار علیهم السلام. تحقیق: جمعی از محققان، بیروت: دار احیاء التراث العربی، دوم، ۱۴۰۳ق.

(۴۸) مظفر، محمد رضا. اصول الفقه. قم: اسماعیلیان، پنجم، ۱۳۷۵ش

(۴۹) مفید، محمد بن محمد. المقنعة. قم: جماعة المدرّسين فی الحوزة العلمیه بقم. مؤسسه النشر الإسلامی. چاپ دوم، ۱۴۱۰ق.

(۵۰) مکارم شیرازی، ناصر. کتاب النکاح. قم: انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام، اول، ۱۴۲۴ هـ ق

(۵۱) موسوی عاملی، محمد بن علی. مدارک الأحکام فی شرح شرائع الإسلام. قم: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام) لإحياء التراث. چاپ دوم، ۱۴۱۱ق

(۵۲) نایینی، محمد حسین. أجود التقريرات. قم: کتابخانه مصطفوی. چاپ اول، بی تا.

(۵۳) نایینی، محمد حسین. فوائد الأصول للنائینی. مقرر: کاظمی خراسانی، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه، اول، ۱۳۷۶ش

(۵۴) نراقی، مولی احمد ابن محمد مهدی. رسائل و مسائل. قم: کنگره بزرگداشت محققان ملا احمد و ملا مهدی نراقی، اول، ۱۳۸۰ش

(۵۵) نوری، حسین بن محمد تقی. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل. تحقیق: موسسه آل البيت علیهم السلام، قم، موسسه آل البيت علیهم السلام، اول، ۱۴۰۸ق

(۵۶) نجفی اصفهانی، محمد حسن بن باقر {صاحب جواهر}. جواهر الکلام. قم: موسسه دائره المعارف فقه اسلامی. چاپ اول، ۱۴۱۶ق.

(٥٧) همدانی، رضا بن محمد هادی. مصباح الفقيه. قم: مؤسسه الجعفرية لإحياء التراث. چاپ اول، ١٣٧٦ ش.
(٥٨) يزدي، سيد محمد كاظم طباطبائي. العروة الوثقى (للسيد اليزدي). بيروت: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، دوم، ١٤٠٩

هـ ق

نسخه
پیش
انتشار